

دیدگاه

نسخه عبور اقتصاد از شرایط جنگی

گروه اقتصاد- اقتصاد ایران در شرایطی قرار گرفته که همزمان با تورم بالا، فشار تحریم‌ها، ناترازی شبکه بانکی و هزینه‌های ناشی از جنگ اقتصادی مواجه است. در چنین فضایی، سیاست پولی ونحوه عملکرد بانک مرکزی بیش از هر زمان دیگری به‌موضوع اصلی بحث‌های اقتصادی تبدیل شده است. در این میان، یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها این است که آیا افزایش پایه پولی و رشد نقدینگی الزاماً به تورم بیشتر منجر می‌شود یا در برخی شرایط می‌تواند ابزاری برای جلوگیری از رکود و تأمین مالی تولید باشد؟

سیدعباس عباسپور، کارشناس اقتصادی، معتقد است در شرایط فعلی اقتصاد ایران، «سیاست «ففل کردن پایه پولی» نه ممکن است و نه مفید. به گفته او، رشد نقدینگی در اقتصاد به‌صورت طبیعی رخ می‌دهد و بانک‌ها برای پاسخ به این رشد، به‌ذخایر و پایه پولی نیاز دارند. او در گفت‌وگو با فارس توضیح می‌دهد که بانک‌ها برای پرداخت سپرده قانونی، تسویه‌های بین بانکی، خرید اوراق دولتی و سایر تعهدات خود، ناچار به استفاده از ذخایر بانک مرکزی هستند. بنابراین وقتی نقدینگی رشد می‌کند، پایه پولی نیز باید متناسب با آن افزایش یابد. عباسپور هشدار می‌دهد اگر بانک مرکزی به‌صورت فعال این رشد را مدیریت نکند، پایه پولی از مسیرهای بی کیفیت‌تری مانند اضافه برداشت بانک‌ها رشد خواهد کرد؛ مسیری که به تشدید ناترازی شبکه بانکی و افزایش هزینه‌های مالی منجر می‌شود.

کنترل نرخ بهره؛ اولویت فراموش‌شده

سیاست پولی

این کارشناس اقتصادی معتقد است بانک مرکزی علاوه بر کنترل تورم، باید کنترل نرخ بهره را نیز در دستور کار قرار دهد. به گفته او، جهش نرخ‌های بهره در شرایط فعلی می‌تواند هزینه تأمین مالی را برای تولید کنندگان و بنگاه‌های آسیب‌دیده از جنگ به شدت افزایش دهد. او تأکید می‌کند بخش عمده تأمین مالی اقتصاد ایران از طریق شبکه بانکی انجام می‌شود و اگر نرخ‌های بهره بالا برود، بسیاری از پروژه‌های بازسازی و سرمایه‌گذاری دیگر توجیه اقتصادی نخواهند داشت. به باور عباسپور، بانک مرکزی می‌تواند از طریق عملیات بازار باز، مدیریت نرخ بین بانکی و تأمین فعال ذخایر، مانع افزایش شدید نرخ‌های بهره شود و مسیر تأمین مالی تولید را هموارتر کند.

آیا رشد نقدینگی همیشه تورم‌زاست؟

عباسپوریکی از برداشت‌های رایج در اقتصاد ایران را به چالش می‌کشد؛ این که هر رشد نقدینگی الزاماً به تورم منجر می‌شود. او با اشاره به تجربه سال‌های اخیر می‌گوید در بسیاری از سال‌ها، نرخ تورم بالاتر از رشد نقدینگی بوده است. به اعتقاد او، تورم در اقتصاد ایران بیش از آن که صرفاً محصول رشد نقدینگی باشد، تحت تأثیر شوک‌های سمت عرضه و جهش نرخ ارز قرار دارد. تحریم‌ها، افزایش نرخ ارز و اختلال در زنجیره تأمین، هزینه تولید را بالا برده و تورم ایجاد کرده‌اند. او می‌گوید در اقتصادی که تورم ۶۰ تا ۷۰ درصدی دارد، طبیعی است که نیاز بنگاه‌ها به سرمایه در گردش افزایش پیدا کند و تقاضا برای اعتبار بیشتر شود. بنابر این اقتصاد ناچار به رشد متناسب نقدینگی است.

مسئله اصلی؛ کیفیت رشد نقدینگی

عباسپور تأکید می‌کند مسئله اصلی صر فاحجم نقدینگی نیست، بلکه کیفیت رشد آن است. به گفته او، بانک مرکزی باید بررسی کند نقدینگی از چه کانال‌هایی خلق می‌شود و چه میزان از آن به بخش واقعی اقتصاد می‌رسد. او معتقد است تسهیلات بانکی باید به سمت تولید، بازسازی و سرمایه در گردش بنگاه‌ها هدایت شود، نه فعالیت‌های غیرمولد یا شرکت‌های وابسته به بانک‌ها. یکی از مشکلات شبکه بانکی ایران، وام‌دهی مبتنی بر رابطه است؛ یعنی تسهیلات به شرکت‌های وابسته یا افراد خاص پرداخت می‌شود، نه بر اساس توان تولید و بازپرداخت. او پیشنهاد می‌کند بانک مرکزی شبکه بانکی را به سمتی هدایت کند که در آن معیار پرداخت تسهیلات، عملکرد بنگاه و توان بازپرداخت باشد.

نقش بانک مرکزی در بازسازی اقتصاد

عباسپور در پایان تأکید می‌کند بانک مرکزی می‌تواند در شرایط جنگی و پساجنگ، نقش فعالی در تأمین مالی دولت و بازسازی اقتصاد ایفا کند. او معتقد است در شرایط فعلی، نسخه اقتصاد ایران انقباض شدید پولی نیست، بلکه مدیریت فعال نقدینگی، کنترل نرخ بهره، هدایت اعتبار به تولید و حمایت از بازسازی اقتصادی است؛ رویکردی که می‌تواند اقتصاد را از رکود عمیق عبور دهد.

«ساعت ذخایر نفت» همچنان علیه واشنگتن

فراتر از تحولات میدانی؛ لایه پنهان نبرد در تنگه هرمز، نه تردد کشتی‌ها که «بحران پایان ذخایر راهبردی» آمریکا در برابر بازدارندگی ایران است

گروه اقتصاد- در ظاهر، آنچه طی ماه‌های اخیر در تنگه هرمز رخ داده، مجموعه‌ای از تنش‌های دریایی، تهدیدهای امنیتی و مانورهای نظامی بوده است. رسانه‌های جهانی نیز عمدتاً همین تصویر را با تاپ داده‌اند: کشتی‌هایی که با احتیاط از تنگه عبور می‌کنند، ناوهای نظامی که در منطقه مستقر شده‌اند و بازار نفتی که با هر خبر امنیتی دچار نوسان می‌شود. اما اگر از سطح این روایت عبور کنیم و داده‌های واقعی بازار انرژی و ذخایر جهانی را بررسی کنیم، تصویر متفاوتی آشکار می‌شود. آنچه در عمق این بحران جریان دارد، بیش از آن که به عبور کشتی‌ها مربوط باشد، به وضعیت ذخایر انرژی در غرب و به‌ویژه ایالات متحده مربوط است. مجید شاکری کارشناس اقتصادی معتقد است تنگه هرمز در این دوره به نقطه‌ای تبدیل شده که در آن اقتصاد جهانی، امنیت انرژی و ژئوپلیتیک به هم گره خورده‌اند. از این منظر، آنچه در این منطقه رخ می‌دهد صرفاً یک چالش منطقه‌ای نیست، بلکه بخشی از یک رقابت بزرگ‌تر بر سر «مدیریت شوک انرژی» در جهان است. در این میان، یک متغیر کلیدی بیش از هر عامل دیگری رفتار واشنگتن را شکل داده است: کاهش ذخایر راهبردی و تجاری نفت در آمریکا به بیان دیگر، پشت صحنه تحولات تنگه هرمز یک «ساعت نامرئی» در حال حرکت است؛ ساعتی که با هر هفته کاهش ذخایر نفتی، فشار بیشتری بر تصمیم‌گیران آمریکایی وارد می‌کند. آن چه در ادامه می‌آید، اقتباسی از سخنان شاکری در برنامه به وقت ایران رسانه ملی است.

تنگه‌ای که هنوز عادی نشده است

برخلاف تصویری که گاه در برخی روایت‌ها ارائه می‌شود، وضعیت تنگه هرمز هنوز به شرایط پیش از بحران بازنگشته است. داده‌های مربوط به تردد کشتی‌ها نشان می‌دهد سطح عبور و مرور دریایی در این آبراه حیاتی همچنان فاصله قابل توجهی با دوران عادی دارد. پیش از آغاز

بدپولی تاریخی غربی‌ها

تجربه سال‌های اخیر از اینستکس تا صندوق بازسازی غزه نشان می‌دهد که وعده‌های مالی غرب، عمدتاً آزاری برای اتلاف وقت و خرید امتیاز بوده و صندوق ۳۰۰ میلیارد دلاری برای بازسازی ایران نیز در همین دسته طبقه‌بندی می‌شود



گروه اقتصاد- در سند تفاهم‌نامه میان ایران و آمریکا، از تشکیل صندوقی ۳۰۰ میلیارد دلاری برای بازسازی و پرداخت غرامت‌های جنگ سخن گفته شده است؛ عددی بزرگ و وسوسه‌کننده که در ظاهر می‌تواند تمام خسارت‌های جنگ را جبران کند. اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد غربی‌ها در حوزه تعهدات مالی، سابقه‌ای طولانی در وعده‌فروشی، وقت‌کشی و بدقولی دارند؛ از اینستکس اروپایی گرفته تا صندوق‌های نمایشی بازسازی غزه.

به گزارش خراسان، آنچه امروز تحت عنوان «صندوق ۳۰۰ میلیارد دلاری» مطرح می‌شود، بیش از آن که یک طرح اقتصادی واقعی باشد، به نظر می‌رسد ادامه همان الگوی قدیمی «بدپولی سیاسی» غرب است؛ وعده‌های تجمعی بدون منبع مالی، بدون ضمانت اجرایی و بدون اراده عملی. دلیل آن نیز تجربه گذشته است. در نگاه اول، پیشنهاد تشکیل صندوق ۳۰۰ میلیارد دلاری ممکن است یک فرصت تاریخی به نظر برسد. اما سؤال اصلی این جاست: این پول قرار است از کجا تأمین شود؟ در چه بازه‌ای پرداخت شود؟ چه نهادهای ضامن اجرای آن خواهد بود؟ و اگر آمریکا یا اروپا زیر تعهدات خود زند، ایران چه ابزار حقوقی برای وصول آن خواهد داشت؟

پاسخ روشن است: تقریباً هیچ.

حتی اظهارات اخیر دبیر کل شورای همکاری خلیج فارس نیز موبدین مطلب است. به گزارش ایسنا، جاسم البیدی، دبیر کل شورای همکاری خلیج فارس در گفت‌وگویی در پاسخ به سوالی درباره یکی از مفاد یادداشت تفاهم تهران و واشنگتن مبنی بر سرمایه‌گذاری ۳۰۰ میلیارد دلاری آمریکا در ایران اظهار کرد: این موضوع با من یا سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس مطرح نشده است. ما چیزی در مورد آن نمی‌دانیم. مادر مورد آن صحبتی نکردیم.

با وجود گزارش‌هایی مبنی بر این که کشورهای حوزه خلیج فارس قرار است هزینه بخش مهمی از توافق «دونالد ترامپ» و رئیس جمهور آمریکا



ناامن است، واکنش قیمت‌های می‌تواند بسیار شدیدتر از چیزی باشد که تاکنون مشاهده شده است. در چنین شرایطی، حتی کاهش جزئی عرضه می‌تواند جهش قابل توجهی در قیمت نفت ایجاد کند.

نقش مصرف جهانی در مهار قیمت‌ها

یکی از مهم‌ترین عواملی که مانع جهش شدید قیمت نفت شد، کاهش مصرف انرژی در اقتصادهای بزرگ بود. چین به‌عنوان بزرگ‌ترین واردکننده انرژی جهان در مقطعی مصرف خود را به شکل قابل توجهی کاهش داد.

بازار جهانی نفت همیشه بیش از آن که به مقیول‌های لحظه‌ای واکنش نشان دهد، به «انتظارآت آینده» حساس است. در دوره اخیر نیز همین اتفاق رخ داد. بسیاری از معامله‌گران انرژی تصور می‌کردند تنش‌ها موقتی خواهد بود و در نهایت مسیر صادرات نفت دوباره تثبیت می‌شود.

در واقع، قیمت نفت نه بر اساس وضعیت واقعی تنگه هرمز، بلکه بر اساس «انتظار بازگشت به وضعیت عادی» شکل گرفت. این یعنی بازار روی سناریویی شرط‌بندی کرده که در آن اختلال در تنگه هرمز موقتی است.

این مسئله یک پیام مهم دارد. اگر بازار روزی به این نتیجه برسد که وضعیت تنگه به‌طور پایدار

اصل غرامت را از یک «حق قطعی» به یک «امتیاز مشروط» تبدیل کنند؛ یعنی ایران ابتدا باید امتیاز بدهد تا شاید بعدها بخشی از خسارت‌ها جبران شود. این شبیه همان منطق «گروکشی معکوس» است؛ گرفتن امتیاز واقعی امروز، در برابر وعده‌های غیرقابل تضمین فردا.

عملیات روانی با عدد ۳۰۰ میلیارد دلار

عدد ۳۰۰ میلیارد دلار تصادفی انتخاب نشده است. این رقم آن قدر بزرگ طراحی شده که بتواند بر افکار عمومی اثر روانی بگذارد و این تصور را ایجاد کند که مخالفت با توافق، به معنای از دست دادن یک ثروت افسانه‌ای است. در واقع، اصل ماجرا نه اقتصاد، بلکه مدیریت ادراک عمومی است؛ ایجاد فشار روانی بر منتقدان داخلی و القای این گزاره که «راه نجات اقتصاد ایران از مسیر همین وعده‌ها می‌گذرد». اما تجربه دودهمه اخیر نشان داده غرب در حوزه تعهدات مالی، کارنامه‌ای مملو از بدعهدی دارد؛ از برجام و اینستکس گرفته تا پرونده‌های منطقه‌ای. به همین دلیل، بسیاری از تحلیلگران معتقدند صندوق ۳۰۰ میلیارد دلاری، پیش از آن که یک پروژه اقتصادی باشد، یک ابزار سیاسی برای امتیازگیری و مهار قدرت تصمیم‌گیری ایران است؛ سرابی پرزرق‌وبرق که پشت آن، نه پول واقعی دیده می‌شود و نه تضمین معتبر.

رسم آن را تعطیل کردند؛ اعترافی آشکار به شکست پروژه‌ای که از ابتدا فاقد اراده واقعی برای اجرا بود. اروپا در عمل نشان داد حاضر نیست حتی برای حفظ توافقی که خودش امضا کرده بود، هزینه‌ای در برابر آمریکا بپردازد. اکنون همان بازی با اعداد بزرگ‌تر تکرار می‌شود.

صندوق بازسازی غزه؛ هیاهوی میلیاردی

بدون حتی یک دلار

نمونه دوم، پروژه بازسازی غزه است. پس از جنگ، نشست‌های متعدد بین المللی بر گزار شد و اقامی تا ۵۳ میلیارد دلار برای بازسازی مطرح شد. رسانه‌های غربی و برخی دولت‌ها از «طرح تاریخی نجات غزه» سخن گفتند، اما خروجی عملی چه بود؟ تقریباً صفر. نه منابع مالی واقعی تأمین شد، نه بازسازی جدی آغاز شد و نه حتی سازوکار عملیاتی مشخصی شکل گرفت. همه چیز در حد بیابیه، نشست و وعده باقی ماند. دلیل روشن است؛ غرب زمانی که پای پرداخت واقعی و تعهد مالی جدی به میان می‌آید، معمولاً عقب‌نشینی می‌کند، مگر آن که منافع مستقیم و فوری برایش تعریف شده باشد.

تبدیل «حق» به «منت»

در ماجرای عراق و کویت، آمریکا و غرب اصل پرداخت غرامت را بدون هیچ مذاکره‌ای بر بغداد تحمیل کردند. عراق محکوم بود و باید پرداخت می‌کرد. اما اکنون همان بازیگران تلاش می‌کنند

پایدار انرژی نیاز دارد. در مقابل، آمریکا تلاش می‌کند از ابزارهای سیاسی و اقتصادی برای مدیریت بازار جهانی انرژی استفاده کند. این رقابت باعث شده تنگه هرمز به یکی از مهم‌ترین نقاط ژئوپلیتیکی جهان تبدیل شود؛ جایی که منافع قدرت‌های مختلف به هم می‌رسد.

اقتصاد؛ میدان تعیین‌کننده

در نهایت، بسیاری از تحلیلگران معتقدند نتیجه واقعی این رقابت نه در میدان نظامی، بلکه در میدان اقتصاد مشخص خواهد شد. توانایی کشورها در مدیریت اقتصاد داخلی، توسعه زیرساخت‌ها و افزایش ظرفیت تولیدی نقش مهمی در تعیین جایگاه آن‌ها در نظام جهانی دارد. از این منظر، تحولات تنگه هرمز تنها بخشی از یک معادله بزرگ‌تر است؛ معادله‌ای که در آن اقتصاد، انرژی و ژئوپلیتیک به یکدیگر پیوند خورده‌اند.

در مجموع، آنچه را امروز در تنگه هرمز رخ می‌دهد، نمی‌توان صرفاً به تحولات میدانی یا تنش‌های امنیتی محدود کرد. پشت صحنه این بحران، یک متغیر مهم در حال اثرگذاری بر تصمیمات قدرت‌های بزرگ است: وضعیت حساسیت بازار جهانی نسبت به عرضه انرژی باعث شده مدیریت بحران برای بازیگران اصلی پیچیده‌تر شود. در چنین شرایطی، هر تحول در تنگه هرمز می‌تواند پیامدهایی فراتر از منطقه خلیج فارس داشته باشد.

به همین دلیل، درک تحولات این منطقه بدون توجه به «اقتصاد انرژی» و وضعیت ذخایر جهانی ممکن نیست. راز واقعی تنگه هرمز نه فقط در عبور کشتی‌ها، بلکه در معادله پیچیده‌ای نهفته است که میان ذخایر انرژی، بازار جهانی نفت و رقابت قدرت‌های بزرگ شکل گرفته است؛ معادله‌ای که همچنان یکی از تعیین‌کننده‌ترین عوامل در آینده نظم انرژی جهان خواهد بود.

جهان را در اختیار دارد، ثبات بازار انرژی اهمیت حیاتی دارد. افزایش شدید قیمت نفت می‌تواند به سرعت به افزایش تورم، رشد هزینه حمل‌ونقل و کاهش قدرت خرید مصرف‌کنندگان منجر شود.

از این منظر، کاهش ذخایر انرژی می‌تواند به یک محدودیت راهبردی تبدیل شود. اگر سطح ذخایر بیش از حد کاهش یابد، دولت آمریکا در مدیریت شوک‌های آینده با مشکل مواجه خواهد شد. به همین دلیل، برخی تحلیلگران معتقدند تصمیمات سیاسی در چنین شرایطی تا حدی تحت تأثیر وضعیت ذخایر انرژی قرار می‌گیرد. هر چه ذخایر کمتر باشد، توانایی مدیریت بحران نیز محدودتر خواهد شد.

تنگه هرمز و ادراک راهبردی غرب

تنگه هرمز تنها یک مسیر حمل‌ونقل انرژی نیست، بلکه در ادراک استراتژیک غرب نمادی از امنیت تجارت جهانی محسوب می‌شود. اختلال در این مسیر می‌تواند پیامدهایی فراتر از بازار نفت داشته باشد.

در بسیاری از تحلیل‌های غربی، تحولات این منطقه به بحران تاریخی کانال سوئز مقایسه می‌شود؛ بحرانی که در دهه ۱۹۵۰ به تغییرات مهمی در موازنه قدرت جهانی منجر شد. از این منظر، امنیت مسیرهای دریایی بخشی از نظم اقتصادی بین‌المللی محسوب می‌شود.

به همین دلیل، هر گونه تنش در تنگه هرمز به سرعت به یک مسئله راهبردی در سطح جهانی تبدیل می‌شود. در بسیاری از تحلیل‌های چندمیلیون بشکه‌ای را تجربه کرده‌اند. این روند باعث شده برخی تحلیلگران از مفهوم «ساعت ذخایر» سخن بگویند؛ یعنی وضعیتی که در آن هر هفته کاهش ذخایر، فضای مانور تصمیم‌گیران را محدودتر می‌کند.

چرا بحران ذخایر اهمیت دارد؟

برای کشوری مانند آمریکا که بزرگ‌ترین اقتصاد